

بیمارستانها در دوران



حکومت اسلامی

بحث محققانه‌ای پیرامون بنای بیمارستانها در قرون نخستین اسلام

کاربرد رشته‌ی تخصصی خود، دریافت میداشتند، چنانکه امروز چنین است .

نامی که بر خانه بیماران گفته می‌شد «بیمارستان» و کوتاه شده‌ی آن «مارستان» بود. واژه‌ی بیمارستان ، پارسی است که به تازی راه یافته است و از دو بخش «بیمار» و «ستان» ترکیب شده است .

آنچه روشن است آنست که این نامگذاری ، به همان سیمای پارسی خود به جای ماند ، چرا که ایرانیان بیمارستانها را ، به ویژه ، در دانشکده‌ی پزشکی جندی شاپور ، می شناختند و پزشکانی که ، در بغداد ، سرپرست کار بودند ، نخستین بار ، از

«مقریزی» (۱) بازگومی کند که : نخستین کسی که در اسلام خانه‌ای برای بیماران ساخت : «ولید بن عبدالملک» بود . ولی از کار این خانه و چگونگی آن ، برای یادآوری ، چیزی نمی دانیم . به روزگار خلفای عباسی ، علم پزشکی بسیار درخسید .

پزشکان بسیاری پرورش یافتند و بیمارستانهایی ساخته شد ، تا آنجا که دانش پزشکی بر پایه‌ها و ریشه‌هایی استوار نهاده شد .

پزشکان تازه کار آزمایشهایی می گذراندند و کسانی که پیروز می شدند پروانه‌هایی ، برای

پیش آمد! گوشزد کرد. وزیر هم به زودی بیمارستانی به هزینه شخصی خود، در سمت غربی شهر، نزدیک دروازه - که آمدوشد بسیار بود و از هر جایی دیگر، بیشتر بیم بیماری می رفت - ساخت و «ابو عثمان سمید بن یعقوب دمشقی را که پزشک ویژه خود بود و رئیس گروه پزشکان، در همه بیمارستانهای بغداد به شمار می آمد، به سرپرستی آنجا برگزید. دیری نگذشت که «سنان»، «ابو عثمان» را جانشین خود ساخت و کار نظارت بر بیمارستانهای مکه، مدینه و «طرسور» (شهری در ترکیه) را هم به او وا گذاشت،

«سنان» کوشش خود را در راه ساختن مراکز درمانی و بهداشتی، در سرزمینهای اسلامی، به کار بست که شکوفان شد. در سال ۳۰۶ هـ (۹۱۸ م) خلیفه المقتدر بیمارستانی در کوی دروازه شام به نام «بیمارستان مقتدری» بنیاد ساخت و از دارایی خود، ماهانه، دو سست دینار برای آن می پرداخت و کار اداری آنرا به دانشمند ستاره شناس «یوسف بن یحیی» واگذار کرد. (۲)

در آغاز محرم همان سال «سیده» - مادر «مقتدر» - به راهنمایی سنان، بیمارستانی ساخت که به «بیمارستان سیده» شناخته گردید. این بیمارستان در بازار یحیی، در کنار رود دجله، در سمت خاوری شهر قرار داشت و هر ماه ۶۰۰ دینار، برای هزینه

ایرانیان یا سریانیانی بودند که در دانشکده‌ی جندی شاپور به کار پرداخته بودند، از اینرو بر این بنیادها همان نامی را گذاردند که در آنجا دانش آموخته شدند. برمکیان، بدین بنیادها، گرایش و کوشش نشان دادند، زیرا شهر نشینی از آن، بی نیاز نبود، از اینرو بیمارستانی بنیاد نهادند و در آن، پزشکی هندی گماشتند. (۱)

بیمارستانهای بغداد

در کوی «کرخ» (بروزن بلخ - ناحیه‌ای در بغداد) پس از آنکه «منصور» - خلیفه عباسی - شهر بغداد را پی ریزی کرد، مریضخانه‌ای ساخت در آنجا استادان بزرگ پزشکی از خاندان «بختیشوع» و نیز پزشک معروف «محمد - رازی» به کار تدریس سرگرم بودند، تا آنکه عضدالدوله دیلمی بیمارستانی ساخت و آنرا بیمارستان عضدی، نام نهاد که به «بیمارستان نو» شناخته شد تا با بیمارستان یاد شده اشتباه نشود. با همه اینها در بنیاد بیمارستانها و کارونهای بهداشتی، در بغداد و دیگر کشورهای اسلامی، «ثایفة بن النایفة» و «سنان بن ثابت بن قرة الحرائی» مهمترین سهم را داشته است.

در زمان وزیر «علی بن عیسی جراح» و بای طاعون، در بغداد شیوع یافت. «سنان» به وزیر، وجوب ساختن بیمارستانی را، برای مبارزه با آن

۱ - فهرست ابن ندیم، ص ۲۴۵.

۲ - وفيات الاعیان، چاپ اروپا، جلد ۲، ص ۴۵.

آن ، ویژگی داد ، (۱)

نقش «سنان بن ثابت» تابدین اندازه متوقف نگردید ؛ زیرا پس از درگذشت خلیفه «الراضی» (الراضی بالله آخرین خلیفه عباسی- م) و چیرگی «بجکم» (سردار ترک که از بردگان بود و ۹۳۹ م. بغداد را فتح کرد و «امیر الامراء» نام گرفت و با «رائق ساعی» در اداره ی امور ، به حساب خلیفه بغداد ، همکاری کرد و در سرزمینها ، آشوبها را سرکوب ساخت و در ۹۴۱ م. مرد م) بر بغداد ، توانست بیماریهای روانی این فرمانروا را که بدان دچار بود بهبود بخشد . «بجکم» شادمان شد و در «واسط» (نام چند شهرک از سرزمین عراق م.) ، در روزهاییکه بغداد شلوغ می شد ، مهمانسرای برای ناتوانان و تهیدستان به پاداشت و همچنان خواسته «سنان» را به جامی آورد تا در ۳۲۹ هـ / ۹۴۱ م بیماری روانی در بغداد ، در کنار غربی دجله ، بنیاد کرد . (۲) این بیمارستان همچنان ماند تا اینکه «عضدالدوله» آنرا در ۳۶۸ هـ / ۹۷۸ م نوسازی کرد و در ۳۷۱ هـ / ۹۸۱ م کار آن به پایان رسید و آنرا گشود و از پزشکان ، پرستاران ، دفترداران ، دربانان ، مدیران و ناظران پر ساخت . (۳)

معزالدوله دیلمی در ۳۵۵ هـ / ۹۶۶ م . بیمارستانی در کنار پل دجله ساخت و دارایی و زمینها . می که از آنها پنج هزار دینار محصول به دست می آمد ، بر آن ، وقف کرد . (۴)

بنیاد بیمارستانها تنها در بغداد نبود ، بلکه خود فرمانروایان و سرشناسان شهرهای گوناگون به ساختن بیمارستانها ؛ در شهرهای بزرگ ، پرداختند . «عضدالدوله» بیمارستانی دیگر ، در شیراز در کنار دانشکده ی پزشکی آنجا ؛ ساخت . در گرگان «بهاءالدوله» بیمارستانی ساخت که مدتی «جرجانی» سرپرستی آنرا به عهده داشت . «احمد بن طولون» نخستین بیمارستان بزرگ را در مصر به سال ۵۹۹ هـ / ۸۷۳ م . ساخت .

چنین رسم بود که جامه ی بیمار را از تنش بیرون می آوردند و پولهای اورامی گرفتند و به سرپرست بیمارستان می سپردند آنگاه جامه دیگری می پوشید و زیر درمان قرار می گرفت تا بهبود می یافت . هنگامی که بیمار جوجه (مرغ) و نان می خورد او را مرخص نموده و جامه و پولهای اش را پس می دادند . در این بیمارستان ؛ بخش ویژه ای برای بیماران روانی و دیوانگان وجود داشت .

- ۱ - القفطی : تاریخ الحكماء ، ص ۱۳۳ - از چاپ مصر ، ص ۱۹۴ - از چاپ اروپا ، عیون الانباء ، ج ۱ ص ۲۲۰ و المنتظم ص ۱۶ و ۱۰
- ۲ - القفطی ص ۱۳۱ (چاپ مصر) و ۱۹۲ (چاپ اروپا)
- ۳ - المنتظم ، ص ۱۶۸ ، ابن الاثیر ج ۹ ، ص ۱۲ .
- ۴ - المنتظم ص ۹۸ ب .

در آنجا گونه‌ای دیگر از بیمارستانهای سیار وجود داشت که در جنگها سرپامی شد. نمودارترین نمونه‌ی آنها، بیمارستان سیاری است که همراه لشکریان سلطان محمود غزنوی، در نبردهای او، بود و از پزشکان و پرستاران تشکیل می‌یافت و پراز دارو و ابزارهای درمانی دیگر بود.

* * *

تیمارستانها

بیماران روانی و دیوانگان، گاهی، در بخش ویژه‌ای از بخشهای بیمارستان، زیر درمان قرار می‌گرفتند.

گاهی تیمارستان ویژه‌ای داشتند چنانکه در بغداد در دیر هر قل قدیم که در مرحله‌ای به جنوب راه واسطه قرار داشت چنین بود (۳) که در آن زنجیرها، تازیانه‌ها (۴) و بندها (۵) به کار می‌رفت.

* * *

اداره و سامان بیمارستانها به چند انگیزه وابستگی داشت که در آن مؤثر بود: یکی از آن انگیزه‌ها را باید دارایی و توانگری بنیانگذار و وضع او و شهری که بیمارستان در آن قرار داشت، و ابزارهای فراوانی که در آنجا بود، به شمار آورد. بیمارستانها به دو بخش بزرگ تقسیم می‌شدند: بخش ویژه‌ی زنان و دیگر بخش، به

درمانگاههای سیار

در کنار این بیمارستانهای یادشده، بیمارستانهای یادمانگاههای سیاری هم وجود داشت که بوسیله چهارپایان در بخشها و روستاها گردش می‌کردند و دارای پزشکان و پرستاران کارآموده‌ای بود.

از جمله کسانی که در این بیمارستانها کار می‌کردند «سنان بن ثابت بن قره» بوده که «علی بن عیسی بن جراح»، «وزیر» را راهنمایی کرد تا پزشکانی با دارو و دیگر ابزارهای درمانی به بخشهای بزرگ و کوچک و حتی به زندانها گسیل دارد. «سنان» همراه این بیمارستانها از گوشه‌ای به گوشه‌ای می‌رفت و این بیمارستانها بیماران تهیدست و ناتوان و چه بسا حیوانات بیمار را درمان می‌کردند. (۱)

«ابوالحکم باهلی» معروف به «مغربی» نیز مانند «سنان» با این بیمارستانها سیار، برای درمان بیماران، راه می‌افتاد.

نقش مغربی در کوشش و پرداختن به این بیمارستانهای سیار و درمان تهیدستان بدانسان که از نامه‌های او به «علی بن عیسی» و «وزیر»، در کتاب «عیون الانباء» آشکار می‌شود، درخور نگرش است. (۲)

۱ - اخبار العلماء بأخبار الحكماء؛ ص ۱۳۲.

۲ - عیون الانباء فی طبقات الاطباء؛ ج ۱ ص ۳۲۱.

۳ - المقدمه، ج ۳، ص ۲۴۰ و جغرافیه الیقوی؛ ص ۳۲۱.

۴ - الاغانی، ج ۱۸، ص ۳.

۵ - مقامات الهمدانی: المقامة المارستانیة «جزاهریمانی در بندهانیمست»

مردان ، ویژه‌گی داشت .

دربانان و پرستاران مرد در بخش مرد و زنان در بخش زنان بودند ، ولی پزشکان و جراحان ، همگی ، مرد بودند . هر بخش به چند رشته تقسیم می شد . در آنجا تالار بزرگی برای بیماریهای عمومی رایج ، وجود داشت که پیرامون آنرا چند اتاق در بر می گرفت که بیماران مبتلا به يك بیماری را ، در آنجا ، قرار می دادند . بخشهای ویژه ای هم بود که بیماران دچار به بیماری چشم جایگاه ویژه ای داشتند ، و همینگونه دیگر بیماریها ، چرا که به بیماران دیگر سرایت نکنند . درمانگاههایی نیز برای دیدن و معاینه ای بیماران ، وجود داشت . و کسانی که نیازی به بستری شدن نداشتند و تنها سرپایی درمان می شدند ، در آن درمانگاه ها ، به دست پزشکانی نامور ، روزهای دوشنبه و پنجشنبه مورد معاینه قرار می گرفتند ، به آنان دارو می دادند و از

همانجا به داروخانه فرستاده می شدند تا داروی خود را به رایگان دریافت دارند ، هر پزشکی می بایست ، به نوبت ، رویه مرفته ، دوروز و دو شب در بیمارستان کشیک بدهد . (۱)

همانگونه که می بینیم پزشک رایگان بود ، ولی پزشکان برای فن و تخصص خود دستمزدهایی تقاضا می کردند . در بیمارستان عضدی هزینه ی پزشک ۳۰۰ درهم در ماه بود (۲) و رئیس پزشکان یا سرپرست آنان را ، در بغداد ، « سر کرده ی پزشکان » می گفتند که سال ۳۱۹ هـ شماره ی آنان ، در گوشه و کنار بغداد به ۸۶۰ پزشک می رسید و این شماره ، جز کسانی بود که در حرفه ی خود نامور و ازدادن آزمایش بی نیاز بودند ؛ و هم پزشکانی که در خدمت فرمانروایان به سر می بردند و از ملازمان به شمار می آمدند . (۳)

پیشوایان بزرگ میفرمایند

يك فرد با ایمان سختتر و پایدارتر از كوه است زیرا كوه به تدریج رو به نقصان گذارد و كرم می شود ولی هرگز از ایمان فسرده مؤمن ذره ای كاسته نمی شود .

- ۱ - عیون الانباء ، ج ۲ ، ص ۲۴۲ و القفطی ، ۱۴۸ (چاپ اروپا)
- ۲ - عیون الانباء ، ج ۱ ، ص ۱۴۵ .
- ۳ - القفطی ص ۱۳۲ چاپ مصر .

که قلم و دوانی بیاورند تا چیزی برای آنان بنویسد که پس از او به گمراهی نیفتند (۲)، این ها گواهی می دهد که همه حضار حتی خود خلیفه اعتقاد داشتند که زندگی رسول خدا به پایان رسیده و شربت مرگ رادهمین ایام می نوشد، و خود خلیفه در آن جلسه از آوردن قلم و کاغذ جلو گیری نمود و گفت: بیماری بر پیامبر مستولی شده است، آیا گوینده این سخن احتمال می دهد که پیامبر برای مدت کوتاهی به معراج رفته و از دیده ها غائب گردیده است؟

گذشته از این، او دوستان او از شرکت در ارتش «اسامه» و ترک مدینه سر بازمی زدند، زیرا می گفتند در این لحظه حساس که رحلت و درگذشت پیامبر نزدیک شده است نباید مرکز ارتک گفت چه بسا ممکن است، حوادث ناگوار رخ دهد.

اصولا: چگونه می توان گفت که از میان یاران رسول خدا فقط او آگاه بود که پیامبر هنوز رسالت خود را به آخر نرسانیده و هنوز کارهایی به زمین مانده است.

این جا است که میتوان هدف از انکار و تکذیب در گذشت رسول خدا را فهمید، منظور از تکذیب جز بازداشتن مردم از هر نوع تصمیم درباره خلافت، چیز دیگری نبود، مرگ پیامبر موقعی اتفاق افتاد که دوست همفکرا و در دورترین محلات مدینه به نام «سنح» به سر میبرد و چه بسا احتمال میداد تا رسیدن وی به مرکز اجتماع، تصمیمی در باره

بقیه از صفحه ۱۶

یا اینکه انگیزه او بر انکار فوت این بود؛ که تصور می کرد که هنوز پیامبر، رسالت خود را به پایان نرسانیده و قسمتی از کارها را از آن جمله بر انداختن منافقان انجام نداده است از این نظر، در گذشت او را به شدت انکار می کرد، و بنا به نقلی می گفت از هوش رفته و بنا به نقل دیگر، می گفت که بسان موسی غیبت اختیار کرده است.

این نظر نیز از جهانی مردود است:

اولا: آیاتی را که ابوبکر خواند نباید سبب شود که او تنبیر عقیده دهد زیرا مفاد این آیات جز این نیست که پیامبر نیز بسان مردم می میرد در صورتی که خلیفه هرگز، منکر امکان مرگ او نبود او می گفت هنوز وقت مرگ وی فرا نرسیده است، زیرا هنوز کارهایی در زمین مانده، و رسالتی انجام نگرفته است (۱).

ثانیا: عین همان آیه را که ابوبکر خواند او را از جوش و خروش بازداشت، مؤذن رسول خدا نیز تلاوت نمود چطور او با شنیدن يك آیه از ابی بکر قانع شد، ولی گفتار استوار و مطمئن و نیرومند عمومی پیامبر و تلاوت این مکتوم، طرز تفکر او را در گون نساخت؟

ثالثا: از نخستین روزی که پیامبر در بستر بیماری افتاده بود علائم مرگ، در گفتار و حرکات او نمایان بود، حتی روزی که حجره او مملو از یاران او بود، و خود خلیفه نیز حضور داشت؛ دستور داد

۱ - شافی ص ۳۵۲

۲ - صحیح بخاری ج ۱ ص ۲۲ کتاب «العلم»

با اسکات خلیفه پدید آمده بود ، هر دو نفر با گروهی در حجره رسولخدا نشسته و منتظر انجام مراسم غسل و کفن و ... بودند ، ناگهان دو نفر از مخالفان سعد بن عبادة (کاندیدائی انصار برای خلافت) از راه رسیدند و روبه ابوبکر کردند و گفتند که نطفه فتنه در حال انعقاد است ، و انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمده‌اند و میخواهند با او بیعت کنند فوراً وی و عمر و ابو عبیده از جای خود برخاستند ، و خود را به سرعت به سقیفه رسانیدند و مشغول مذاکره و پر خاشگری شدند دیگر مراسم غسل و نماز و دفن جسد پیامبر به دست فراموشی سپرده شد ، و پس از مدتی کوتاه خلیفه را در حالی که گروهی دور او گرفته وارد مسجد کردند ، هنوز علی و عباس از غسل پیامبر فارغ نشده بودند که صدای تکبیر از مسجد به گوش آنان رسید ، علی (ع) از عباس پرسید چه حادثه‌ای رخ داده است ؟ . . .

ماجرای آنرا بیان نمود (۲)

آیا ترك حجره رسولخدا ، و فراموش کردن مراسم دفن پیامبر و شتاب به سوی سقیفه ، گناه - بر این نیست که مقصود از تکذیب مرگ پیامبر ، مربوط به مسأله خلافت بوده ؟

آیا يك چنین انتخاب عجولانه ، میتواند نمونه‌ای برای دموکراسی باشد ؟ قضاوت و داوری بسا خوانندگان است .

موضوع خلافت گرفته شود و او در برابر عمل انجام شده قرار گیرد ، و - لذا - قدری مردم را سرگرم ساخت تا او خود را به میان جمعیت رسانید ، و با خواندن آیه‌ای او را خاموش ساخت .

این حقیقت را از میان تاریخ نویسان ، شاح نهج البلاغه ابن ابی الحدید به صورت دیگری بیان کرده و میگوید : «او برای جلوگیری از هر نوع فتنه‌ای که امکان داشت از جانب انصار یا دیگران ، پیرامون خلافت بر خیزد و برای ارباب گروهی که اندیشه ارتداد و بازگشت از اسلام را در مغز خود می‌پروراند ، عنوان کرد و از بسیاری از تصمیم‌ها جلوگیری نمود و يك چنین دروغ مصلحت آمیز در هر آئینی «مشروع می‌باشد» (۱)

این تاریخ نویسنده آزاد فکر ، تاحدی پرده را بالا زده است ولی اگر نظر جلو گیری از ارتداد گروهی بود چرا پس از آمدن ابی بکر فوراً تغییر عقیده داده و تسلیم شد .

گواه دیگر

در این لحظه حساس که سیلاب اشک از دیدگان یاران رسولخدا سر آریز بود و داد و فریاد زنان مدینه از شدت تأثر ، مدینه را بلرزه در آورده بود ، تا بدن رسولخدا را به خاک نسپارند دنبال کاری نروند ، ولی برخلاف انتظار ، در همین لحظات ، که ابی بکر از «سبح» بازگشته و آرامشی در مردم

۱ - شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۳ چاپ بیروت

۲ - عقدا الفرید ج ۴ ص ۲۵۷ - ۲۵۸